

گرگ در اساطیر ترک

ماشاله رزمی

زبان، تاریخ و اسطوره در شکل‌گیری هویت ملی نقش اساسی را بازی می‌کنند بهمین خاطر جنبش‌های ملی ارزش زیادی برای هر یک از آنها قائل می‌شوند. بعضی از پرسوناژهای اسطوره‌ای در بحران‌های ملی بصورت نجات‌دهنده در روانشناسی اجتماعی ظاهر می‌شوند و گرگ در اسطوره‌های ترک چنین نقش و جایگاه مخصوص را دارد. گرگ در اسطوره‌های ملل ترک همان نقشی را بازی می‌کند که سیمرغ در اسطوره‌های فارس بازی کرده است. در دوران آنیمیزم گرگ توتم اقوام ترک بوده است. اجداد اولیه ترک‌ها اعتقاد داشتند که ترک‌ها از بچه‌ای که از یک ماده گرگ خاکستری زاده شده بود بوجود آمده‌اند. در قرن هشتم میلادی که ترک‌ها با اسلام آشنا شدند این اسطوره نیز اسلامی شد و گفته شد قبایل ترک از پشت پسران حضرت نوح بوجود آمده‌اند. حضرت نوح نیز برای ترک‌ها از آن جهت در میان پیامبران برجسته‌تر است که قبل از پیدایش ادیان توحیدی نوح خدای نورو خورشید بوده است و در بعضی از اسطوره‌ها هم عمر نوح سیصد و شصت و پنج سال ذکر شده که برابر سیصد و شصت و پنج روز یک سال است و نوروز همان روز تولد خورشید است.

جالب توجه است که گرگ و مخصوصاً گرگ سفید در میان قبایل سرخپوست آمریکای شمالی هم حیوان مقدسی محسوب می‌شود و چون طبق نظر مردم شناسان، در دوره یخبندان که شمال آسیا به آلاسکا در شمال آمریکا وصل شده بوده، بومیان شمال شرق آسیا ازین طریق به آمریکا رفته‌اند و بعد از دوران یخبندان ارتباط آنان با ساکنان سایر قاره‌ها قطع شده است لذا احتمالاً اعتقاد به مقدس بودن گرگ از ریشه ترکی سرخپوستان آمریکای شمالی مانده است. سرخپوستان لقب گرگ سفید را برای روسای قبایل انتخاب می‌کنند.

در میان تمام طوایف شکارچی و دامدار گرگ دارای ابهت ویژه است زیرا گرگ همواره بدنبال گله گوسفند و گله حیوانات وحشی گیاهخواری رود و در فرصت مناسب به گله می‌زند و سهم خود را می‌برد. قبل از اینکه ساکنان آسیای مرکزی سگ را اهلی بکنند توان مقابله با گرگ را نداشته‌اند مخصوصاً که گرگ شکارچی ماهری است و با پنهانکاری تمام به گله نزدیک می‌شود و اگر حمله گروهی باشد کاری از دست چوپان بر نمی‌آید بدینجهت گله‌داران اولیه گرگ را می‌پرستیدند و فکر می‌کردند اگر احترام و التماس بکنند گرگ کمتر به آنها خسارت خواهد زد. انواع اوراد جادویی نیز برای جلوگیری از حمله گرگ وجود داشته و حتی بعد از اسلام هم این اوراد جادویی بشکل دیگری حفظ شدند مثلاً دعای بستن دهان گرگ که در کتابهای دینی وجود دارد تغییر شکل یافته همین اوراد جادویی است. گرگ در تمام نقاط جهان وجود دارد اما در نقاط سرد سیر شمال آسیا و شمال آمریکا بیشتر از جاهای دیگر است و بهمین خاطر گرگ در زندگی روزمره بومیان شمال آسیا و آمریکای حاضوری دارد و با فرهنگ مردمان شمالی عجین شده است.

گرگ خاکستری در اسطوره های پیدایش گوگ ترک ها (ترک های آسمانی) عنصر میتولوژیک برجسته ای است. طبق نوشته قدیمی ترین منابع چینی، اولین خاقان گوگ ترک ها که «آسینا» یا آچینه نام داشت از یک ماده گرگ خاکستری زاده شده بود. این خاقان دارای نیروی ماوراء طبیعی بود و بر روزقارها و یاغموت ها حکمرانی می کرد. توضیح اسطوره فوق این است که گوگ ترک ها درسواحل غربی دریای غرب زندگی می کردند، یکی از ملل همسایه که دشمن آنان بود با حمله ای آنان را قتل عام کرد، از این کشتار تنها یک پسر بچه زنده ماند. سرباز دشمن که او را دیده بود نخواست او را بکشد ولی دستها و پاهای وی را برید و او را در باطلاقی انداخت. این بچه را گرگ ماده ای پیدا نموده و بزرگ کرد و از وی حامله شد. خان دشمن وقتی از زنده ماندن او با خبر گشت ماموران خود را برای کشتن آن شاهزاده فرستاد و گرگ خاکستری قبل از رسیدن ماموران دشمن شاهزاده را برداشت و به شرق آمد و در غاری پناه گرفت و در همانجا پسری بدنیا آورد. بعد ها خاقان های ترک هر سال در ماه مخصوصی آدمهای خودشان را به این غار مقدس میفرستادند و در آنجا قربانی کرده و به ارواح اجدادشان هدیه می کردند. این غار را ترک ها «بودون اینلی» یعنی خدای نگهدارنده ملت می نامیدند.

خان های گوگ ترک ها درمقابل فرارگاهها و اقامتگاههایشان علمی نصب می کردند که شکل کله گرگ را داشت. سایر تیره های ترک نیز که در آسیای مرکزی حکومت کرده اند در باره منشاء پیدایش خودشان همواره روی عنصر گرگ تاکید می کردند.

از قرن چهارم میلادی به بعد در منابع چینی در باره ترک های اویغور اطلاعات با ارزشی وجود دارد و هنگام زکرنام اویغور ها منشاء آنان را به اسطوره گرگ خاکستری نسبت می دهند. طبق یکی از این روایات چینی یکی از خاقانهای هون ها دو دختر بسیار زیبارو داشت، اطرافیان خاقان اعتقاد داشتند که این دختران شایسته خدا هستند. خاقان تصمیم می گیرد این دختران را به خدا هدیه کند و بدینجهت آنان را درقلعه بزرگی در نقطه ای که کسی را بدان دسترسی نبود پنهان می سازد. روزی در مقابل این قلعه گرگی ظاهر می شود و یکی از دختران خیال می کند که این گرگ فرستاده خداست و با آن گرگ همآغوش می شود و اویغورها از پیوند گرگ با آن شاهزاده خانم زیبا بوجود می آیند.

طبق این اسطوره خان های اویغور نیز که خود را از نوادگان گوگ ترک ها می دانستند همواره علم فلزی (سنجاق) با خود حمل می کردند که بشکل کله گرگ بود. گردیزی می نویسد که «مویون - چور»، خان بزرگ اویغور ها یکی از ژنرال های چینی را وادار کرده بود که در مقابل پرچم گرگ خاکستری به خاک بیافتد.

بعد از تشکیل امپراطوری مغول اسطوره هائی که در باره منشاء ترک ها موجود بود به سلاله چنگیزخان نیز نسبت داده شد و آن عده از سلاله های ترک که در تشکیل امپراطوری مغول شرکت کرده بودند، اصل و نسب خود را با چنگیز خان یکی می دانستند.

حکومت های ترک که در اتحادیه (فدراسیون) قبیچاق وارد شده بودند خود را با چنگیزخان هم منشاء می دانستند و در اثری بنام «چنگیزنامه» دو اسطوره در باره سلاله چنگیزخان قید شده است یکی از این اسطوره ها خیلی شبیه روایت چینی ها در باره منشاء اویغورها است طبق این اسطوره خان «آق دنیز» (دریای سفید) دختری بسیار زیبا بنام «اولاملیک» داشت که در زبان مغولی بمعنی غزال (مارال) می باشد. این دختر بقدری زیبا بود که وقتی می خندید درختان خشکیده گل می دادند و وقتی قدم در زمین خشک می گذاشت زمین پر از سبزه می شد. پدر دختر برای اینکه ماه وخورشید او را نبینند وی را درقصر بزرگی مخفی کرده بود. روزی هنگامی که دختر از پنجره قصر به بیرون نگاه می کرد آفتاب به صورتش خورد و از نور خورشید حامله شد و بعد از سپری شدن

دوران حاملگی پسری بدنیا آورد که اورا «دوبون - بایان» نام نهادند . می دانیم که «دوبون - بایان» یکی از اجداد چنگیزخان است و باین ترتیب منشاء چنگیزخان را به نور نسبت می دادند . در این اسطوره نامی از گرگ خاکستری بمیان نیامده است . اسطوره دوم درباره افسانه «آلان - قوآ» مادرچنگیزخان است . آلان قوآ بعد از مرگ شوهر و بیوه شدنش از روحی که بصورت نور وارد می شود و بشکل گرگ خاکستری خارج می گردد حامله شده و چنگیزخان را بدنیا می آورد. در این اسطوره گرگ خاکستری با نور یکی شده است .

مورخین مسلمان که تاریخ مغولان را نوشته اند هیچکدامشان از گرگ خاکستری سخنی بمیان نمی آورند ابوالقاسی خان و رشیدالدین که اعلام میکنند «چنگیز نامه» های زیادی دیده اند و در باره منشاء مغول ها اظهار نظر کرده اند از «بورت - چینه» که در زبان مغولی بمعنی گرگ خاکستری است تنها بعنوان یک شخصیت نامدار یاد می کنند . طبق نوشته همین مورخین «آلان قوآ» از انسانی که در میان نور از آسمان نازل شده بود حامله شده وچنگیزخان را زائیده است .

خان های مغول که بعدها تحت تاثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفته بودند در باره منشاء خودشان اسطوره گرگ را نمی پسندیدند بهمین ترتیب خانهای اویغورها نیز بعد از آنکه دین مانوی را قبول کردند گرگ خاکستری را فراموش نمودند در این مورد می توان به اسطوره بوغوخان اشاره کرد . در روایت «توکوز - اوغوز» (اویغور) پسر بچه ای که دستها و پاهایش بریده شده بود بوسیله یک راهب مانی پرورش داده می شود و نه توسط گرگ خاکستری .

در بعضی از داستان های قدیمی گرگ به ترک ها راه نشان می دهد و سمبل خرد و کیاست است . در کتیبه اوغوز خاقان که بخط اویغور نوشته شده گرگ راهنمای ترک هاست. عین همین مضمون در تاریخ « علی حال الدین» نیز قید شده است و در هر دو مورد گرگ راهنما « باش قورت» یعنی رئیس و سرکرده گرگها نامیده شده است .

از دورانهای بسیار قدیم منشاء سلاله های ترک به گرگ نسبت داده می شده و هیچ فرقی بین گرگ اسطوره ای با جانور معمولی که گرگ است قائل نمی شدند و فقط بعد از زیاد شدن جماعات ترک این اینگونه فهمیده شد که گرگ خاکستری یک جانور معمولی نبوده بلکه موجود خدائی بوده که بصورت نور از آسمان به زمین آمده است و بعد هانیز نقش رهبر و مربی به وی نسبت داده شد .

گرگ در میان مغول ها سمبل خشم و قهر نیز هست ، در تاریخها آمده است که وقتی چنگیزخان خبر کشته شدن ایلچی های خود را بدست خوارزمشاهیان شنید غضبناک شده بالای کوهی رفت و مانند گرگ زوزه کشید و بدینسان همه فهمیدند که باید آرایش جنگی بگیرند و انتقام سختی از خوارزم و خوارزمشاهیان گرفته خواهد شد.

در کتاب ده ده قورقود در یکی از حکایات ، دو باراز گرگ با احترام یاد می شود یکی : « قوردون اوزو مبارک» یعنی روی گرگ مبارک و دیگری « قاراباشیم قوربان اولسون قوردوم سانا» یعنی سر سیاهم قربان تو باد ای گرگ من ، است. همچنین در اوراد و دعاهای شامان های ترک نیز با فرهنگ گرگ خاکستری برخورد می کنیم .

هم اکنون در بعضی از روستاهای آذربایجان وقتی ظلم بزرگی به کسی می شود و یا عزیزترین آدم یک نفر بناحق کشته می شود و یا در اثر صانحه ای می میرد، زن یا مادر کسی که مرده در بیرون از آبادی زوزه گرگ می کشد و این باقی مانده نوعی از اعتقادات شامانیستی است و بمعنی اعتراض به خالق می باشد. کسی که زوزه گرگ می کشد می خواهد بگوید که دیگر انسان نیست و خدارا

بندگی نخواهد کرد و همه تکالیف دینی را از دوش خود انداخته است و هیچ چیزی را گناه نخواهد شمرد حتی قتل نفس و حرام خواری را.

طی قرن های گذشته ساکنان شمال آسیا در زمستان که درجه حرارت تا چهل درجه زیر صفر می رسد از پوست گرگ پوستین درست می کردند تا خود را از سرما حفظ بکنند و مخصوصا هنگام شکار پوستین گرگ می پوشیدند که هم سبک است و هم گرم و در اثر برف و باران نیز خیس نمی شود. شامان های ترک نیز که « تویون» نامیده می شدند همواره پوستین گرگ می پوشیدند. دندان گرگ بعنوان دگمه لباس و نیز گردنبد برای جلوگیری از چشم زخم، دم گرگ بعنوان زینت کلاه، پوست گرگ برای پوستین و دست خشک شده گرگ برای معالجات جادویی استفاده عمومی در میان ساکنان شمال آسیا داشته است.

اکنون نیز در روستاهای قره داغ دست گرگ را در خانه ها نگهدارند و هنگامیکه گلوی بچه ای درد می کند، دست گرگ را بر محل درد می زنند و اعتقاد دارند که بیماری برطرف می شود و نیز علیرغم حرام بودن گوشت گرگ برای مسلمانان می دانیم که شکارچی ها دل و جگر گرگ را می خورند و مخصوصا در آذربایجان این اعتقاد وجود دارد که خوردن جگر خام گرگ، دل و جرت آدم را زیاد می کند. همین امروز حتی در شهرهای آذربایجان «قورد اورهیی یئمیش» (کسی که دل گرگ را خورده است) معادل آدم فوق العاده بیباک و شجاع بکار میرود. بعضی از روستائیان هم دل و جگر گرگ را بعنوان داروی معجزه گر می خورند و آدمهای تک رو و تیز بین را هم به گرگ تشبیه می کنند و نسبت به گرگ ترسی توام با احترام دارند.

تعداد زیادی از شاهکارهای ادبی جهان با الهام از افسانه ها و اسطوره هائی که در باره گرگ وجود دارد ساخته شده اند و به هر جا که پای ترکان و اقوام شمالی رسیده است اسطوره گرگ نیز با آنها به اقصی نقاط جهان رفته است که از آنجمله می توان از گرگی یاد کرد که سمبل شهر رم در ایتالیاست و طبق اسطوره ها آن گرگ روملوس را با شیر خود بزرگ کرده و وی نیز شهر رم را بنیانگذاری کرده است.

اثر جاودانه استاد رضا براهنی بنام «رازهای سرزمین من» هم با الهام از اسطوره گرگ در فرهنگ ملل ترک نوشته شده است و در آن ماده گرگی که بچه هایش توسط ماموران شاه کشته شده اند از کوه سبلان پائین می آید و بصورت زنی جنگجو قهرمانانه در انقلاب ضد سلطنتی شرکت می کند و می جنگد و بعد از آنکه رژیم شاه را سرنگون می سازد دوباره به موطن اصلی خود در دامنه سبلان بر می گردد و از انظار پنهان می شود.